



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اصول عملیه
 موضوع جزئی: مقدمات - مقدمه نهم: تقدم امارات بر اصول عملیه - ادامه بررسی اشکال به
 تقدم اماره بر استصحاب - شرح رساله حقوق - راز و نیاز نیکو و طلب باتمام وجود
 سال هفدهم
 تاریخ: ۹ مهر ۱۴۰۴
 مصادف با: ۸ ربیع الثانی ۱۴۴۷
 جلسه: ۱۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره تقدم امارات بر اصول عملیه بود. مشهور این است که تقدم امارات بر اصول مورد اتفاق است و خلاقی در آن نیست. اختلاف در وجه تقدیم اماره بر اصل است. عرض کردیم اشکالی نسبت به تقدم اماره بر استصحاب مطرح شده است که باید به آن رسیدگی شود. اشکال این بود که اگر یقین در اخبار «لا تنقض الیقین بالشک» به معنای یقین وجدانی باشد، در این صورت ما نمی‌توانیم اماره را بر استصحاب مقدم کنیم؛ زیرا اماره مفید یقین واقعی و وجدانی نیست. بنابراین نمی‌تواند بر استصحاب مقدم شود، لذا با هم در تعارض هستند؛ در حالیکه همه می‌گویند اماره بر استصحاب مقدم است.

امام (رحمة الله علیه) با استناد به برخی روایات، از جمله صحاح سه‌گانه زراره، فرمود: یقین در اخبار «لا تنقض» به معنای حجت است، نه آن حالت نفسانی که در مقابل آن ظن و شک است و شک هم منظور لا حجة است. یعنی گویی در اخبار استصحاب چنین گفته شده که هیچگاه حجة را با لا حجة نقض نکنید، بلکه حجت را با حجت دیگر نقض کنید.

دیروز بحث‌هایی در گرفت و اشکالات و پرسش‌هایی مطرح شد. در مورد استشهاد به صحاح سه‌گانه زراره اشکال کردیم. آن پاسخی که دیروز ذکر کردیم، مبتلا به اشکال است. اکنون می‌خواهیم از آن پاسخ دفاع کنیم.

ادامه بررسی اشکال به تقدم اماره بر استصحاب

بالاخره مشکل این است که از یک طرف، حمل یقین بر حجت در اخبار استصحاب و حمل شک بر لا حجة در این اخبار، مشکل را حل می‌کند، اما مسئله این است که شاهی از روایت بر آن وجود ندارد. حمل یقین بر حجت و شک بر لا حجة، حمل بر معنای خلاف ظاهر است.

اگر هم بخواهیم یقین را حمل بر یقین عرفی کنیم، این در اخبار شاهد دارد، اما مشکل آن این است که با مبانی متخذ و مختار سازگار نیست؛ از این جهت که ما حکم ظاهری را انکار کردیم و نیز گفتیم منظور یقین تعبدی یا تنزیل منزلة العلم نیست. بنابراین با این معضل چه باید بکنیم؟

راهی که به نظر ما می‌رسد این است که امام (علیه السلام) که فرموده: «لا تنقض الیقین بالشک»، نمی‌تواند منظور امام (ع) یقین وجدانی باشد؛ زیرا خود امام (رحمة الله علیه) نیز فرمودند: «قل ما یتفق» (به ندرت اتفاق می‌افتد). بر همین اساس اشکال کردیم که چیزی که به ندرت اتفاق می‌افتد، معنا ندارد که امام نهی از نقض آن کند. بنابراین روشن است که این منظور نیست. یقین عرفی به

معنای اطمینان هم منظور نیست؛ زیرا درست است که این مطابق ظاهر حدیث است، ولی این هم مشکل ما را حل نمی‌کند. یعنی حتی اگر حمل بر یقین عرفی هم بکنیم، باز کمکی به ما نمی‌کند.

امام (رحمة الله علیه) فرمود: منظور از یقین در اینجا حجت است. بنابراین معنای «لا تنقض الیقین بالشک» این است که «لا تنقض الحجة بلا حجة». این را باید تحلیل کنیم و بشکافیم، خیلی روی کلمه حجت متمرکز نمی‌شویم، اول مقصود امام (علیه السلام) را در این سه صحیح توضیح می‌دهیم، سپس این را در قالب الفاظ و واژه‌های ذکر شده می‌گنجانیم.

امام (علیه السلام) در مقابل کسی که وضو گرفته بود و خود را طاهر می‌دانست، سپس در طهارت خود شک کرده در واقع می‌خواهد این را بفرماید که: تو مانند سایر عقلا، کاری انجام دادی که معتبر و مشروع بوده؛ وضو گرفتی و این موجب حصول طهارت در تو شده است. تو به سبب وضو، طاهر شده‌ای. این معتبر بوده، مشروع بوده؛ یک روش و طریقه عقلایی بود که به دستوری که به تو واصل شده عمل کنی. گفتند وضو بگیرد تا طاهر شوید. تو نیز وضو گرفتی و به گمان خودت طاهر شدی، این تو را به واقع می‌رساند. اگر بعداً شک کردی، اگر تردید کردی که آیا طهارت باقی است یا نه، تارتاً بینه برای تو قائم می‌شود، دو شاهد عادل می‌آیند و می‌گویند تو مثلاً وضویت نقض شده یا لباس نجس شده است، و آخری هیچ اماره و بینه‌ای مبنی بر نقض وضو برای تو قائم نمی‌شود.

اگر بینه قائم نشد، امام (ع) می‌فرماید: همان طریقی که موجب حصول طهارت شده است، بر همان طریق بمان. آنچه که تو را به واقع هدایت کرده است، چون اکنون طریقی دیگری بر خلاف آن نیامده، بر همان حالت بمان، خودت را باقی بگذار، ابقاء کن خودت را علی ما کان.

اما چنانچه بینه بر خلاف آن قائم شد، مثلاً دو شاهد عادل گفتند وضوی تو نقض شده، اینجا یک راه دیگری و طریقی دیگری به سوی واقع برای تو گشوده شده، به این اخذ کن، این بر خلاف آن است. آن طریقی تو را به حالت طهارت متصف می‌کرد، اکنون که شک داری، طریقی دیگری برای تو قائم شده است و وضع تو را معلوم کرده، حداقل مدعی ایصال الی الواقع است، به این طریقی اخذ کن.

ممکن است بگویند این همان توضیح حجت و لا حجة است. ولی من می‌خواهم عرض کنم که اگر چه حقیقتاً همان است اما می‌تواند مسئله را حل کند. زیرا ما وقتی مبنای حجیت اماره را این قرار دادیم که عقلاً به اماره اخذ می‌کنند، چون آن یقین اگر بخواهد برایشان حاصل شود، زندگیشان دچار اختلال می‌شود، و تنها طریقی که آن‌ها را به واقع می‌رساند همین اماره است. لذا به این اخذ می‌کنند و شارع هم این را امضا کرده و معتبر دانسته است.

امام (ع) در واقع به آن چیزی که به طور متعارف در بین مردم رایج است، اشاره کرده و می‌گوید: اگر قبلاً با یک چیزی که موصل به واقع بود، به یک مقصدی منتهی شدی، اکنون هم تا زمانی که بر خلاف آن طریقی دیگری قائم نشده، باز هم بر همان نتیجه، خودت را باقی نگه دار. این استصحاب است: «لا تنقض الیقین بالشک»؛ یعنی آن طریقی که با آن طریقی به واقع رسیدی و برایت معتبر بود، با شک خرابش نکن، مگر اینکه طریقی معتبر دیگری...

سوال:

استاد: چرا دیگر؟ اصلاً همان را حمل می‌کنیم. عرض کردم می‌خواهیم یک دفاعی بکنیم. ولی به جای اینکه بگوییم حجت، داریم حجت را تحلیل می‌کنیم. می‌خواهیم بگوییم حمل یقین بر حجت و حمل شک بر لا حجة، با این تحلیل مشکلی ندارد و مسئله را حل می‌کند.

سوال: موضوع دلیل استصحاب اصلاً شامل فرضی که مکلف اماره دارد، نمی‌شود.

استاد: ببینید، بالاخره برای او شک حاصل می‌شود ولی می‌گوید با وجود این اماره، به این شک اعتنا نکن... پس شک بالاخره حاصل می‌شود... خود این محل بحث است که موضوع آیا از قبیل ورود است یا حکومت یا هیچ‌کدام؟ این را بعد می‌گوییم. الان فی الجملة و صرف نظر از چگونگی مقدم شدن آن، که این خودش حالا محل بحث است، سؤال این است که این یقین و شک را در اخبار استصحاب به چه معنا بدانیم؟

سوال: کسی که اماره دارد امام (ع) مشمول این روایت می‌داند؟

استاد: مشهور می‌گویند جایی که اماره وجود دارد، ما در واقع یقین تعدی داریم، طبق مبنای آنان که هیچ مشکلی نیست... بالاخره این حالت نفسانی برای او پیدا می‌شود. منتها می‌گوییم تا زمان تحقق بینه بالاخره این شک می‌کند، یک آن شک می‌کند. منتها بعد می‌گوید من بینه دارم.

به نظر می‌رسد ما با این توضیح می‌توانیم از آنچه که امام در پاسخ به این اشکال فرموده‌اند، دفاع کنیم.

سوال: ما یک سری مسائل را از بیرون به روایت اضافه می‌کنیم.

استاد: امام (ره) در واقع می‌خواهد بگوید آن راه عقلایی که شما را به واقع هدایت کرده است؛ آن را با یک راهی که شما را به واقع نمی‌رساند یا با تردیدهایتان ترک نکنید، بلکه با یک طریق به سوی واقع که شارع هم تأیید کرده، آن را نقض کنید. عرض کردم، این همان عبارة اخرى حجة و لاحجة است، منتها با این توضیح، فهم خود را از اخبار «لا تنقض اليقين بالشك» به این مطلب نزدیک می‌کنیم.

به هر حال می‌توانیم بگوییم امارات مقدم بر اصول عملیه هستند، حتی استصحاب، و اشکالی که در مورد استصحاب مطرح بود را برطرف کنیم. اما بحث در این است که وجه تقدیم امارات بر اصول عملیه چیست؟

شرح رساله حقوق

آخرین فراز از این فقره از رساله الحقوق امام سجاد این است: «وَحُسْنُ الْمُنَاجَاةِ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَالطَّلَبُ إِلَيْهِ فِي فَكَاكِ رَقَبَتِكَ الَّتِي أَحَاطَتْ بِهَا خَطِيئَتُكَ وَاسْتَهْلَكْتُهَا ذَنْبُكَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». می‌فرماید: و راز و نیاز نیکو با خداوند تبارک و تعالی. در حال نماز می‌گوید باید در دل، راز و نیاز نیکو با خداوند تبارک و تعالی داشته باشد، و از او درخواست کنید که جانت را رها کند؛ آن جانی که خطاها و گناهانت آن را احاطه کرده و به نابودی کشانده است. آخرین فراز در واقع یک نکته‌ای را می‌خواهد بیان کند.

تا اینجا چند مطلب را امام سجاد فرمود:

مطلب اول، دو حق برای نماز برشمرد: «أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ» و «أَنَّكَ قَائِمٌ بِهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ». این دو حق نماز است، یکی اینکه بدانی نماز یک مرکبی است برای تو به سوی خداوند تبارک و تعالی، یک وسیله‌ای است برای ورود به درگاه الهی. دوم اینکه بدانی

تو با نماز در مقابل خدا می ایستی. نماز تو را به درگاه خدا می رساند؛ مرکبی است که تو را به آن نقطه می رساند. و تو باید بدانی وقتی بر این مرکب قرار می گیری، یعنی در مقابل چه کسی ایستاده ای.

مطلب دوم این بود که حالا که این را دانستی که نماز چیست و تو در برابر چه کسی ایستاده ای، چند کار باید بکنی: ۱. خضوع و خشوع قلبی؛ ۲. خضوع و خشوع عملی که توضیحاتش داده شد. یعنی خضوع و خشوع اعم از جوانحی و جوارحی. این را هم ما توضیح دادیم.

راز و نیاز نیکو و طلب با تمام وجود

مطلب سوم این است (این غیر از آن خضوع و خشوع است؛ آن را که فرمود، این یک مطلب سومی است که امام سجاد اینجا می فرماید: «وَحُسْنُ الْمُنَاجَاةِ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَ طَلَبُ إِلَيْهِ فِي فَكَاکِ رَقَبَتِكَ».

اینکه انسان در درونش و از عمق وجودش متوجه خداوند بشود و با او راز و نیاز بکند. «حُسْنُ الْمُنَاجَاةِ لَهُ فِي نَفْسِهِ»؛ حسن مناجات یعنی در دلش، به زبان که معلوم است، موقع نماز اذکار و اوراد خاصی دارد، باید آن‌ها را بگویید، اما این باید ریشه در درون او پیدا کند. این مبدل به یک راز و نیاز نیکو از درون او شود. آن وقت این راز و نیاز باید با یک درخواست و طلب تمام عیار مواجه شود. هر وقت که انسان نماز می خواند، باید این حالت در او باشد. «طَلَبُ إِلَيْهِ فِي فَكَاکِ رَقَبَتِكَ»؛ اینطوری گمان کند و خودش را این چنین ببیند که انواع و اقسام خطاها و گناهان، او را احاطه کرده و نابود کرده است.

همانطور که جسم انسان اگر محاط به بیماری‌ها شود، سلامت‌ش در خطر قرار بگیرد، مانند هلاکت است، فرض کنید کسی که تمام وجودش را بیماری فرا گرفته، مثل این است که هلاک شده. بیماری‌های روحی هم همین‌طور است. کسی که محاط به گناه است، گناه او را احاطه کرده، به هلاکت کشانده می‌شود. لذا این چیزی است زائد بر آن حالت خضوع و خشوع قلبی و جوارحی. این غیر از آن است. آن خضوع و خشوع به جای خود (الذلیل، الراغب، الراهب، الخائف، الراجی، المسکین، المتضرع، المعظم من قام بین یدیه بسکون و الاطراق و خشوع الأطراف و لین الجناح». اینکه اعضا و جوارحش افتاده و فروتن باشد. اینکه خود را ذلیل و حقیر و ناچیز و در عین حال امیدوار و نالان قرار دهد. اینها به جای خود. غیر از آن حالت، خضوع و خشوع قلبی باید در دل، از عمق وجود، راز و ویزی با خدا کند. یعنی این یک گام رو به جلو است. اول، خود را هیچ بپندارد، البته هیچی که ناامید نباشد؛ هیچ، و در عین حال امیدوار به اتصال به معدن بی‌نهایت، معدن لایتناهی الهی. یک گام جلوتر این است که او را آماده می‌کند برای یک راز و نیاز عمیق با خداوند. این «حُسْنُ الْمُنَاجَاةِ»؛ اصلاً مناجات یعنی چه؟ از نجواست. اینکه گویی انسان با خداوند درد و دل می‌کند، راز و نیاز می‌کند، گفتگو می‌کند. یعنی خود را مثل یک گنهکار هلاک‌شده فرض کند و واقعیت هم همین است. تمام وجودش در هر نمازی باید این چنین باشد: یکپارچه طلب، یکپارچه نیاز، مثل یک عبد فراری و مجرم که وقتی نزد مولا برمی‌گردد، چگونه خوف دارد که مجازات شود و تمام وجود او، مخصوصاً اگر از جای دیگر قطع امید کرده باشد، تمام وجودش می‌شود درخواست و طلب برای رهایی از این وضعیت. خودش را از هلاکت نجات بدهد، «أَنْ يُنْقَذَ نَفْسُهُ مِنَ الْهَلَاكَةِ». و در عین حال یک مناجات و گفتگو و راز و نیاز عمیق، و از عمق دل، با خداوند تبارک و تعالی داشته باشد. این هم این مطلب سومی است که امام سجاد می‌فرماید.

منتها باز مثل برخی از فقرات گذشته، از آنجا که این کار کار آسانی نیست، می‌فرماید: «وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». این جز به قوه الهی و مساعدت و کمک و یاری خداوند شدنی نیست. اینکه ما بخواهیم یک نمازی بخوانیم که حق آن را ادا کنیم، اینکه نماز ما همراه با خشوع و خضوع قلبی و راز و نیاز نیکو باشد، آن خضوع و خشوع قلبی انسان را آماده می‌کند برای راز و نیاز، لذا یک معنای جدا از آن دو تا دارد.

سه مطلب را بعد از علم و معرفت جایگاه نماز و اینکه ما در مقابل چه کسی هستیم، به ما گوشزد می‌کند سه تا کار، سه تا وظیفه: ۱. اینکه باید قلب ما و دل ما خاضع و خاشع باشد. ۲. ظاهرمان، حرکاتمان، بدنمان هم خاضع و خاشع باشد. ۳. از عمق قلب و روح و جانمان هم به خدا راز و نیاز کنیم. و این جز با کمک خداوند میسر نیست. این هم حق نماز.

«الحمد لله رب العالمین.»